



# اتاق هارولد پینتر ترجمه‌ی سیدمصطفی رضیئی

-نمایشنامه‌های کوتاه-

نمایشنامه‌های کوتاه – جلد نخست

# اتاق

نوشته هارولد پینتر

ترجمه سیدمصطفی رضیئی

طرح جلد: مهدی کیائی فرد

انتشار اینترنتی: زمستان ۱۳۹۲

در وبسایت مرور: <http://www.morour.ir>

از مجموعه نمایشنامه‌های کوتاه منتشر شده است:

۱ - اتاق - هارولد پینتر

از مجموعه نمایشنامه‌های کوتاه منتشر خواهد شد:

- ۲ - داستان باغ وحش - نوشته ادوارد آلبی
- ۳ - هجوم - نوشته آرتور آداموف
- ۴ - بیرون - نوشته سوزان گلاس پیل
- ۵ - مصاحبه - نوشته جویس کرول اوتس
- ۶ - هفت بچه‌ی یهودی، نمایشنامه‌ای برای غزه - نوشته کاریل چرچیل
- ۷ - تنها محافظان اسرار غمگین باقی می‌مانند - نوشته تونی کوشنر
- ۸ - پا نوشته امیلیو مارینه تی / انفجار همه تئاتر مدرن نوشته فرانسیسکو کانجیلو / نابغه و فرهنگ نوشته اومبرتو بوچیونی
- ۹ - کریسمس در خانه ایوانف‌ها - نوشته الکساندر وودنسکی
- ۱۰ - دکتر فائوستوس خودش چراغ‌ها را روشن می‌کند - نوشته گرترود اشتاین
- ۱۱ - قلب گازی - نوشته تریستین تزارا
- ۱۲ - دهانی پر از پرنده - نوشته کاریل چارچیل و دیوید لن

## نمایشنامه‌های کوتاه

مجموعه‌ای است اینترنتی  
برای لذت بردن از ادبیات نمایشی،  
شما برای هرگونه استفاده از این مجموعه  
خواه بازنشر آن، به روی پرده بردن آن،  
اجرای صوتی آن یا هرگونه استفاده دیگر،  
تنها نیازمند استفاده از نام کامل اثر  
نام کامل نویسنده  
و نام کامل مترجم هستید  
و نیازمند به کسب هیچ‌گونه مجوز دیگری نخواهید بود.

شما می‌توانید  
این ترجمه‌ها را به شکل موردنظرتان بازنویسی  
یا ویرایش کنید  
اما حق سانسور هیچ بخشی از آثار را نخواهید داشت.

سیدمصطفی رضیئی

## توضیح مترجم اتاق / نوشته هارولد پینتر

«اتاق» نوشته هارولد پینتر، اولین اثر نمایشی این برنده نوبل ادبیات است. اولین مرتبه، این ترجمه را عباس معروفی در سال ۲۰۰۵ و در مجله «گره ایرانی» در برلین، آلمان و همچنین در وبسایت «گردون ادبی» منتشر ساخته بود. در آن زمان، الهام میزبان کمک کرد در ویرایش اولیه اثر و عباس معروفی هم زحمت ویرایش نهایی نمایشنامه را کشید.

این نمایشنامه همچنین در کتاب «پدر و مادرها هم آدم‌اند و چند نمایشنامه‌ی مدرن دیگر» در سال ۱۳۸۹ توسط نشر افراز در تهران نیز منتشر شده بود. این نسخه‌ی اینترنتی، نسخه‌ی نهایی این ترجمه است و برای استفاده آزاد و مجانی، منتشر می‌شود. درحقیقت، امروز نسخه‌های ناقصی از این نمایشنامه در اینترنت دست‌به‌دست می‌شود و هدف من از انتشار اینترنتی اثر، وجود یک نسخه نهایی و کامل از «اتاق» است.

## در شناخت هارولد پینتر

یک شب مانده به شب سال نو میلادی، تئاتر مارکیز همراه با دیگر تئاترهای مهم در منطقه‌ی برادوی، یک دقیقه چراغ‌هایش را به افتخار درگذشت مردی خاموش کرد که جهان نمایش را مدیون خود باقی گذاشت. انسانی صاحب‌سبک، جستجوگر، با زبانی خیره‌کننده و نگاهی تیزبین، مردی با نمایشنامه‌های کم دیالوگ و لبریز از سکوت، جهانی را محسوس‌خویش نگه داشته بود.

هارولد پینتر در سال ۲۰۰۵ میلادی، در حالی نوبل برای ادبیات را برد که در سال‌های آخر کار نمایشی (به‌خاطر مشکلاتی که چشمش پیدا کرده بود و سرطان که در بدنش رشد می‌کرد)، یک فعال ضدجنگ بود و شعرها و مصاحبه‌ها و برنامه‌های تند و تیزی را علیه جنگ (به‌خصوص علیه جنگ در عراق) عرضه می‌کرد.

هارولد پینتر، نمایشنامه‌نویس، فیلمنامه‌نویس، هنرپیشه، کارگردان، شاعر، نویسنده و فعال سیاسی، در ۱۰ اکتبر ۱۹۳۰ در هکنی، در شرق لندن، در خانواده‌ای محترم، متعلق به طبقه‌ی متوسط، با ریشه‌ای یهودی و اصالتی متعلق به اروپای شرقی متولد شد. پدرش جک پینتر، خیاط لباس‌های زنانه بود و مادرش فرانسیس، خانه‌داری می‌کرد. آشپزی فرانسیس فوق‌العاده و محبوب همگان بود.

تا سال ۲۰۰۵ که پینتر نوبل ادبیات را برد و ۲۴ دسامبر سال ۲۰۰۸ که از دنیا رفت، زمان زیاد و ماجراهای زیادی منتظر او بودند، تا او را تبدیل به کسی کنند که «موثرترین و تقلیدشده‌ترین نمایشنامه‌نویس نسل خویش» و «یکی از بانفوذترین نمایشنامه‌نویس‌های انگلیسی عصر مدرنیسم» نامیده شود. به‌جز کار انتشار شعر، پینتر کار خود در تئاتر حرفه‌ای را با عنوان *دیوید بارون* و به‌عنوان یک هنرپیشه، در سال ۱۹۵۴ شروع کرد. در ۱۹۵۷، نخستین نمایشنامه‌ی خود به نام *تاتی* را نوشت و در طول ۶۰ سال بعدی، ۲۹ نمایشنامه، ۲۷ فیلمنامه، طرح‌های گوناگون برای تئاتر، نمایشنامه‌های

رادیویی و تلویزیونی، شعر، یک رمان، داستان‌های کوتاه، مقاله‌ها، مصاحبه‌ها و نامه‌های گوناگونی را منتشر کرد. او حدود ۵۰ نمایش را بر روی صحنه و همچنین در تلویزیون و در رادیو کارگردانی کرد، تهیه‌کننده‌ی فیلم بود و به‌عنوان هنرپیشه بر صحنه‌های تئاتر، در تلویزیون و رادیو بسیار ظاهر شد. به‌رغم مبتلا شدن به سرطان پروستات در دسامبر سال ۲۰۰۱، همچنان به‌عنوان هنرپیشه ایفای نقش می‌کرد. آخرین مرتبه هم در نمایش *آخرین نوار کرب* نوشته‌ی ساموئل بکت بازی کرد و این بازی، شهرتی جهانی یافت.

نمایشنامه‌های پینتر، اغلب شامل درگیری بین شخصیت‌های گنگ هستند که برای حاکمیت کلامی و منطقه‌ای خود بر گذشته‌ی‌شان در نبرد هستند. در نمایشنامه‌های او سکوت و مکث، مکرر اتفاق می‌افتد. زبان او لبریز از جناس، کنایه و طنز است. مضمون‌های نمایشی او گنگ هستند. مسأله‌ی هویت فردی، تقریباً همیشه در نمایشنامه‌هایش خود را نشان می‌دهد، هویتی که تحت‌تأثیر جامعه، زبان، خاطره‌های گذشته و آدم‌های اطراف شخصیت‌ها قرار گرفته است. اگرچه پینتر، بیشتر نمایشنامه‌های آبسورد متشر می‌کرد، ولی از میانه‌های دهه‌ی ۱۹۸۰، از او، نمایشنامه‌هایی با رگه‌های تند سیاسی منتشر شد که در آن‌ها از سیاست‌های دست‌چپی حمایت می‌کرد.

به‌جز نوبل ادبیات و نشان لوژیون دونور فرانسه، پینتر ۲۰ جایزه‌ی مهم دیگر و نشان‌های گوناگون دیگری دریافت کرده است. اندکی پیش از مرگ، هارولد پینتر این تک‌گویی از نمایش سرزمین هیچ مردی را انتخاب کرد تا در مراسم تدفین او خوانده شود، جایی که هیرست، متنی با عنوان *آلبوم خانوادگی* را در انتهای پرده‌ی دوم نمایش می‌خواند:

«حتی شاید آلبوم عکس‌هایم را نشان شما دادم. شاید حتی صورتی را بین عکس‌ها ببینید که یادآور خودتان باشد، یا آن چیزی که زمانی بوده‌اید. شاید صورت‌های دیگران را هم ببینید، در سایه، یا

گونه‌های دیگران، روی برگردانده، یا چانه‌ها، یا پشت‌های گردن، یا چشم‌ها، سیاه زیر کلاه‌ها، که شاید دیگران را به یاد شما بیاورند، کسانی که زمانی می‌شناختید، که فکر می‌کردید مدت‌ها است مرده‌اند اما هنوز از سوی ایشان نگاهی را حس می‌کنید، گویی می‌توانید رودرروی صورت روحی مهربان قرار گیرید. بگذارید عشق روح مهربان، نصیب‌تان شود. آن‌ها دارای همه‌ی این احساس‌ها هستند... گیر افتاده. به او سر خم کنید. و این، درنهایت نمی‌تواند آن‌ها را آزاد کند اما چه کسی می‌داند... چه آسایشی... می‌تواند به آن‌ها ببخشد... چه کسی می‌داند آن‌ها چه سرعتی می‌گیرند... در لیوان‌های شیشه‌ای‌شان. فکر می‌کنید این خشن است... تا حرکت‌شان را سرعت ببخشید، وقتی آن‌ها بر جای مانده‌اند، حبس شده‌اند؟ نه... نه. عمیقاً، عمیقاً، می‌خواهند به تأثر شما پاسخ دهند، به نگاهتان پاسخ دهند، و وقتی لبخند می‌زنید، شادی آن‌ها... بی‌مرز است. و همان‌طور که به شما می‌گویم با مرده، مهربان باشید که روزی با خود شما مهربان باشند، حالا، در همان چیزی که شما زندگانی توصیفش می‌کنید.»



## آثار هارولد پینتر

### نمایشنامه برای تئاتر و تلویزیون

- اتاق (۱۹۵۷)  
جشن تولد (۱۹۵۷)  
آسانسور غذا (۱۹۵۷)  
کمی درد (۱۹۵۸)  
گرمخانه (۱۹۵۸)  
سرایدار (۱۹۵۹) نامزد جایزه‌ی تونی برای بهترین نمایشنامه‌ی  
سال ۱۹۶۲  
یک شب در بیرون (۱۹۵۹)  
مدرسه‌ی شبانه (۱۹۶۰)  
کوتوله‌ها (۱۹۶۹)  
مجموعه (۱۹۶۱)  
عاشق (۱۹۶۲)  
مهمانی چای (۱۹۶۴)  
بازگشت به خانه (۱۹۶۴) برنده‌ی جایزه‌ی تونی برای بهترین  
نمایشنامه‌ی سال ۱۹۶۷  
سرداب (۱۹۶۶)  
منظره (۱۹۶۷)  
سکوت (۱۹۶۸)  
زمان‌های گذشته (۱۹۷۰) نامزد جایزه‌ی تونی برای بهترین  
نمایشنامه‌ی سال ۱۹۷۲  
تک‌گویی (۱۹۷۲)  
سرزمین هیچ مردی (۱۹۷۴)  
خیانت (۱۹۷۸)  
صداهای خانوادگی (۱۹۸۰)

یک جور آلاسکا (۱۹۸۲)  
ایستگاه ویکتوریا (۱۹۸۲)  
یکی برای جاده (۱۹۸۴)  
زبان کوهستانی (۱۹۸۸)  
نظم جدید جهانی (۱۹۹۱)  
زمان رقص (۱۹۹۱)  
نور ماه (۱۹۹۳)  
خاکستر به خاکستر (۱۹۹۶)  
تجلیل (۱۹۹۹)  
در جست و جوی زمان ازدست‌رفته (۲۰۰۰)

### طرح‌های نمایشی

سیاه و سفید (۱۹۵۹)  
مشکل در زمان کار (۱۹۵۹)  
آخرین روندگان (۱۹۵۹)  
ایستگاه آرزو (۱۹۵۹)  
پیشنهاد ویژه (۱۹۵۹)  
این مشکل تو است (۱۹۵۹)  
همه‌اش همین بود (۱۹۵۹)  
مصاحبه (۱۹۵۹)  
متقاضی (۱۹۵۹)  
دیالوگ برای سه نفر (۱۹۵۹)  
شب (۱۹۶۹)  
دقیقاً (۱۹۸۳)  
محدوده‌ی خداوندگار (۱۹۹۷)  
کنفرانس مطبوعاتی (۲۰۰۲)

جدا از این (۲۰۰۶)

## نمایشنامه‌ی رادیویی

صداها (۲۰۰۵)

## فیلمنامه برای نسخه سینمایی و تلویزیونی

سرایدار (۱۹۶۳)

خدمتکار (۱۹۶۳)

کدو حلوايي خور (۱۹۶۳)

کوپه (۱۹۶۵)

نامه‌های قلم‌پرنویس (۱۹۶۵)

تصادف (۱۹۶۶)

مهمانی جشن تولد (۱۹۶۸)

رفتن در میانه (۱۹۶۹)

بازگشت به خانه (۱۹۶۹)

لانگ‌ریش! پایین برو (۱۹۷۰)

فیلمنامه‌ی پروست (۱۹۷۲)

آخرین تایکوون (۱۹۷۴)

همسر ستوان فرانسوی (۱۹۸۱)

خیانت (۱۹۸۲ و ۱۹۸۳)

پیروزی (۱۹۸۲)

خاطرات لاک‌پشت (۱۹۸۴)

حکایت دست‌باف (۱۹۸۷)

تجدید دیدار (۱۹۸۹)

گرمای روز (۱۹۸۸)

آرامش غریبه‌ها (۱۹۸۹)

بازمانده‌ی روز (۱۹۹۱)  
مهمانی زمان (۱۹۹۲)  
دادگاه (۱۹۹۳)  
لولیتا (۱۹۹۴)  
کودکی رویابین (۱۹۹۷)  
تراژدی پادشاه لیر (۲۰۰۰)  
کاراگاه (۲۰۰۷)

### دفترهای شعر

شعرها (۱۹۷۱)  
اینجا را می‌شناسم (۱۹۷۷)  
شعرها و نثرهای سال‌های (۱۹۴۹ تا ۱۹۷۷)  
ده شعر زوددهنگام (۱۹۹۰)  
مجموعه‌ی کامل شعرها و نثرها (۱۹۹۵)  
ناپدیدشده و شعرهایی دیگر (۲۰۰۲)  
شعرهای هارولد پینتر به انتخاب آنتونیا فریزر (۲۰۰۲)  
شش شعر برای الف. وارویک: دفترچه‌ی انتشارات گریویل  
(۲۰۰۷)

## اتاق

نمایشی در یک پرده

## شخصیت‌ها:

رز  
برت  
آقای کید  
آقا و خانم سندز  
رایلی

صحنه، اتاقی در یک خانه‌ی بزرگ است. دری در پایین اتاق سمت راست، یک بخاری پایین سمت چپ، یک اجاق‌گاز و سینک ظرف‌شویی بالا سمت چپ. پنجره‌ای در قسمت بالای صحنه. یک میز و تعدادی صندلی در مرکز اتاق. صندلی پدر بزرگ در مرکز سمت چپ. در بالا سمت راست، در شاه‌نشین قسمت جلو، یک تخت دو نفره نمایان است. برت پشت میز نشسته است، کلاه لبه‌داری بر سر دارد، یک مجله روبه‌روی خودش نگه داشته است، رز مقابل اجاق‌گاز است.

رز بفرما، این می‌تونه سرما رو ازت دور کنه.

تخم مرغ‌ها و بیکن را در یک بشقاب قرار می‌دهد، گاز را خاموش می‌کند و بشقاب را به سمت میز می‌برد.

رز بهت می‌گم بیرون خیلی سرده، این کارت جنایته.

به کنار اجاق‌گاز بر می‌گردد و از کتری، آب داخل قوری می‌ریزد، گاز را خاموش می‌کند و قوری را سر میز می‌آورد، نمک و سس را در یک بشقاب می‌ریزد و از نان، دو برش جدا می‌کند، برت شروع به خوردن می‌کند.

رز این کار درستیه، تو بخور، تو بهش احتیاج داری، می‌تونه درونت رو گرم کنه، با این همه، اتاق گرم‌تره، و بهتر از اینکه تو ی زیرزمین باشی.

رز به نان‌ها کره می‌مالد.

رز نمی‌دونم اونا اون پایین چه‌جوری زندگی می‌کنن. همه‌اش دنبال دردرس بودن. بخور. همه‌اش رو بخور. برات خوبه.

به سمت ظرف‌شویی می‌رود، یک فنجان و نعلبکی را خشک می‌کند و آن‌ها را سر می‌آورد.

رز اگر می‌خواهی بری بیرون، باید درونت هم یه چیزی باشه، وقتی بری بیرون، این رو حس می‌کنی که باید یه چیزی درونت باشه.

در فنجان شیر می‌ریزد.

رز همین الان از پنجره بیرون رو نگاه کردم، برای من که بس بود. هیچ موجودی بیرون پرسه نمی‌زنه. می‌تونم صدای باد رو بشنوی؟

روی صندلی پدر بزرگ می‌نشیند.

رز هیچ‌وقت نفهمیدم کیه؟ کی اون پایین زندگی می‌کنه؟ باید برم بپرسم، منظورم اینکه، برت شاید تو بدونی، برت! شاید تو هم دلت بخواد بدونی اما، هرکی که هست، نباید جای راحتی داشته باشه.

مکث



رز فکر کنم آدمای اونجا از آخرین دفعه‌ای که پایین بودیم، عوض شدن. نمی‌دونم کی اونجا رفته. منظورم اولین دفعه‌ایه که اونجا پر شده.

مکث

رز هرچند فکر کنم الان دیگه از اونجا رفته باشن.

مکث

رز ولی فکر کنم الان کسی دیگه‌ای اونجا باشه. من دوست ندارم توی اون زیرزمین زندگی کنم. هیچ‌وقت دیوارهاش رو دیدی؟ دورت رو می‌گیرن. نه، من همچین چیزی نمی‌خوام، برت! بخور، یه ذره دیگه نون بخور.

رز سر میز می‌رود و یک برش دیگر از نان می‌برد.

رز برای وقتی که برگردی کاکائو آماده می‌کنم.

رز به سمت پنجره می‌رود و پرده‌ها را مرتب می‌کند.

رز آره، این اتاق برام خوبه، منظورم اینه که می‌دونی کجا هستی، مثلاً برای وقتایی که هوا سرده.

رز به سمت میز می‌رود.

رز یه برش دیگه؟ کافی بود؟ این یکی از اون خوب‌هاش بود. می‌دونم، هرچند به خوبی اون آخریه نبود. مال سردی هواست.

رز به سمت صندلی پدربزرگ می‌رود و می‌نشیند.

رز به‌هرحال، مدتی بیرون نبودم. خیلی خوب نیستم، حال هیچ کاری رو ندارم. ولی امروز خیلی بهترم. در

مورد حال تو نمی‌دونم. نمی‌دونم مجبور هستی بری بیرون یا نه. منظورم اینه که تو نباید بری. اون هم بعد از اینکه مدتی توی خونه مونده بودی، ولی باین همه، نگران نباش، تو برو، خیلی وقته که بیرون نرفتی.

رز صندلی را تکان می‌دهد.

رز این رو بهت می‌گم که خیلی خوبه که اینجا هستی. این خیلی خوبه که اون پایین نیستی، توی زیرزمین. شوخی نیست که، او! چایی رو یادم رفته بود، منتظر چایی گذاشتمت.

سر میز می‌رود و در فنجان چایی می‌ریزد.

رز نه، این بد نیست، یک چای خوب کم‌رنگ، یک چایی کم‌رنگ دوست‌داشتنی، بفرما، تا آخرش رو بخور، من برای خودم منتظر می‌مونم. به هر حال، من پررنگ‌ترش رو دوست دارم.

بشقابی را برمی‌دارد و آن را در سینک ظرف‌شویی می‌گذارد.

رز اون دیوارها از پا در میان‌ات. نمی‌دونم الان کی اون پایین زندگی می‌کنه. هرکسی که هست، حتماً شانس آورده که اونجا رو بهش دادن. شاید هم خارجی باشه.

بر می‌گردد و روی صندلی پدربزرگ می‌نشیند.

رز باید کاری کنم که حالت خوب بشه.

مکث

رز فکر نکنم اون پایین، جا برای دو نفر باشه، در هر صورت، فکر کنم اول یکی بودش، قبل از اینکه از اونجا بره، شاید الان دو نفر شده باشن.

صندلی را تکان می‌دهد.

رز برت! اگه یه وقت ازت پرسیدن... من از جایی که توش هستیم راضی‌ام. ما آروم هستیم، همه چیز خوبه و این جا شاد هستیم، به همه جا نزدیک ایم، جای دوری هم نیست، برای وقت‌هایی که تو از بیرون می‌آی و کسی هم مزاحمون نمی‌شه. و کسی هم مزاحمون نمی‌شه.

مکث

رز نمی‌دونم چرا مجبوری بری بیرون. هوا زود تاریک می‌شه. نمی‌شه فردا بری؟ می‌تونم فوری بخاری رو روشن کنم، می‌تونی کنار آتیش بشینی، برت! این کاریه که عصرها دوست داری انجام بدی. خیلی زود همه جا تاریک می‌شه.

صندلی‌اش را تکان می‌دهد.

رز الان همه جا تاریک می‌شه.

رز بلند می‌شود و داخل فنجان روی میز، چایی می‌ریزد.

رز خیلی درست کردم، بازم بخور.

رز سر میز می‌نشیند.

رز امروز بیرون رو نگا کردی؟ جاده‌ها یخ بسته، اوه! می‌دونم که تو این وضع هم می‌تونی رانندگی کنی،

من که نگفتم نمی تونی. به آقای کید هم گفتم که تو امروز می خوای سوار ماشین بشی. بهش گفتم که خیلی هم راننده ی فوق العاده ای نیستی، اما به هر حال گفتم که خیلی خوب رانندگی می کنی. درست یادم نیست که چه زمانی، کجا، هیچی... برت! من می دونم، تو چه جوری رانندگی می کنی. من بهش این رو گفتم.

ژاکتت را دور خودش می پیچد.

رز اما سرده، امروز هوا خیلی سرده، یخ بندونه. برای وقتی که برگردی کاکائو آماده می کنم.

بلند می شود، به سمت پنجره می رود و بیرون را نگاه می کند.

رز ساکت، داره شب می شه. هیچ کسی هم بیرون نیست. ایستاده و نگاه می کند.

رز یه دقیقه صبر کن.

مکث

رز فکر می کنی کی می تونه باشه؟

مکث

رز نه، فکر کردم کسی رو دیدم.

مکث

رز نه.

رز پرده را رها می کند.

رز

می‌دونی داشتیم به چی فکر می‌کردم؟ فکر کنم یه کم بهتر شده، خیلی هم باد نمی‌آد. بهتره اون پلور گرمت رو هم بپوشی.

رز به سمت صندلی پدربزرگ بر می‌گردد، می‌نشیند و صندلی را تکان می‌دهد.

رز

این یه اتاق خوبه. برت! شانس آوردیم که این اتاق رو داریم. من مراقب تو هستم، مگر نه؟ درست مثل وقتی که زیرزمین اینجا رو بهمون پیشنهاد دادن که من همون اول رد کردم. می‌دونستم که اصلاً نمی‌تونه جای جالبی باشه. سقف، درست بالای سرته. نه، اینجا یه دونه پنجره داریم، می‌تونی تو اتاق حرکت کنی. می‌تونی شب به خونه بیایی، اگه لازم باشه بیرون بری. می‌تونی کارهات رو انجام بدی. می‌تونی به خونه برگردی، تو حالت خوبه و من هم این جا هستم. تو رو شانس هستی.

مکث

رز

از خودم می‌پرسم کی الان اونجا زندگی می‌کنه. هیچ‌وقت اون‌ها رو ندیدم، صدایی هم ازشون نشنیدم اما فکر می‌کنم کسایی اون پایین باشن. هرکی اونجا رو داره می‌تونه نگهش داره. برت! به نظر می‌آد اون یه تیکه‌ی خوب باشه. من بعداً یه فنجان چایی می‌خورم، من دوست دارم پرنگ‌ترش رو بخورم. تو دوست داری کمرنگ بخوری.

یک ضربه به در زده می‌شود. رز می‌ایستد.

کیه؟

رز

مکث

رز سلام!

ضربه تکرار می شود.

رز بیاید داخل.

ضربه تکرار می شود.

رز کیه؟

مکث. در باز می شود و آقای کید به داخل می آید.

آقای کید من در زدم.

رز صداتون رو شنیدیم.

آقای کید اِ؟

رز صداتون رو شنیدیم.

آقای کید سلام آقای هاد، حال شما؟ خوبید؟ من می خواستم

یه نگاهی به لوله ها بندازم.

رز مشکلی پیش اومده؟

آقای کید اِ؟

رز بنشینید آقای کید.

آقای کید نه، مرسی، من راحت ام، داشتم از اینجا رد می شدم.

می خواستم ببینم اوضاع چطوره. خُب! راحت که

هستید، نه؟

رز اوه! ممنون آقای کید.

آقای کید شما که امروز بیرون می رین؟ من الان

بیرون بودم، زود برگشتم فقط تا سر خیابون رفتم.

رز کسی دوروبر نبود، نه آقای کید؟

بعد با خودم گفتم بهتره برم و یه نگاهی به لوله‌ها بندازم، فقط برای اطمینان. فقط رفتم تا سر خیابون چند تا چیز که لازم داشتم بخرم. مثل اینکه می‌خواد برف بیاد. به نظر من که حتماً برف می‌یاد. چرا نمی‌شینید آقای کید؟	آقای کید رز
نه، نه، راحتم. همین جوری راحتم. خُب آقای کید! این باعث تأسفه که توی این هوا مجبورین برین بیرون، هیچ کمکی ندارید؟ اِ؟	آقای کید رز
من فکر می‌کردم یه خانم به شما کمک می‌کنه. من هیچ وقت زنی نداشتم. فکر کردم دفعه‌ی اولی که اومدیم اینجا یه کمک داشتید.	آقای کید رز
هیچ زنی اینجا نیست. شاید با کسی دیگه‌ای اشتباه گرفته بودم. این دوروبرها زن‌های زیادی هستند. البته نه اینجا، اوه، نه، اِ، من این رو قبلاً دیده بودم؟ چی رو؟ اون رو.	آقای کید رز
نمی‌دونم. ندیده بودین؟ یک چیزهایی یادم می‌آد. اون فقط یه صندلی پدربزرگِ قدیمیه. وقتی اومدین اینجا بود؟ نه، نه خودم اون رو آوردم. می‌تونم چشم‌بسته شرط ببندم که قبلاً این رو دیدم. شاید دیده باشین.	آقای کید رز

آقای کید

چی؟

گفتم ممکنه دیده باشین‌اش.

رز

آره، ممکنه دیده باشم‌اش.

آقای کید

بنشینید آقای کید.

رز

خیلی هم مطمئن نیستم.

آقای کید

برت خمیازه می‌کشد و خودش را کش و قوس

می‌دهد و همچنان به روزنامه‌اش نگاه می‌کند.

آقای کید

نه نمی‌شینم، اون هم وقتی آقای هاد داره بعد از

خوردن چایی استراحت می‌کنه. من هم باید برم

چاییم رو بخورم. آقای هادا! پس شما دارین می‌رین

بیرون؟ الان یه نگاهی به وانتتون انداختم. چه وانت

کوچولوی تمیزیه. متوجه شدم به‌خاطر سرما خوب

پوشوندین‌اش. سرزشتون نمی‌کنم. شنیدم که

داشتین می‌رفتین بیرون، کی بود؟ یه روز صبح بود،

آره، می‌تونم بگم که دنده رو خیلی راحت عوض

می‌کردین.

آقای کید! فکر می‌کردم اتاق خوابتون عقب ساختمون

رز

باشه.

اتاق خوابم؟

آقای کید

اوه! البته.

رز

اون موقع بیدار بودم و کارهام رو می‌کردم.

آقای کید

من که توی این هوا صبح زود پا نمی‌شم. می‌تونم

رز

یه کم تنبلی کنم. می‌تونم یه کم تنبلی کنم.

مکث

اینجا اتاق خوابم بود.

آقای کید

اینجا؟ کی؟

رز



وقتی ای جا زندگی می کردم.	آقای کید
من این رو نمی دونستم.	رز
برای چند لحظه می شینم.	آقای کید
روی صندلی راحتی می نشیند	
خُب! من این رو نمی دونستم.	رز
وقتی اومدین، این صندلی اینجا بود؟	آقای کید
آره.	رز
این رو یادم نمی آد.	آقای کید
مکث	
اون موقع کی بود؟	رز
اِ؟	آقای کید
کی اینجا اتاق خوابِ شما بود؟	رز
خیلی وقت پیش.	آقای کید
مکث	
داشتم به برت می گفتم که به شما گفته بودم	رز
چه جوری رانندگی می کنه.	
آقای هاد؟ آه، آقای هاد خیلی هم خوب می تونن	آقای کید
رانندگی کنن. دیدم که چه جوری از پیچ پایین	
خیابون رد می شن. اوه، بله.	
خب آقای کید! باید بگم که این یه اتاقه خوبه. خیلی	رز
اتاق راحتیه.	
این بهترین اتاق خونه است.	آقای کید
پایین باید یه مقداری نمودر باشه.	رز
نه به بدی طبقه های بالایی.	آقای کید
طبقه های پایین چطور؟	رز

آقای کید

ها؟

رز

طبقه‌های پایین چطور؟

آقای کید

طبقه‌های پایین چی؟

رز

اون‌ها هم باید یه مقداری نمود باشن.

آقای کید

یه کم. البته نه به اندازه‌ی طبقه‌ی بالایی.

رز

این چیه؟

آقای کید

داره بارون تندى میاد.

مکث

رز

کسی هم اون بالا زندگی می‌کنه؟

آقای کید

اون بالا؟ بودن، الان رفتن.

رز

چند تا آپارتمان تو این خونه دارین؟

آقای کید

چهار [می‌خندد] اوه! چند تا از اون خوباش رو قبلاً

توی اون روزای قدیم داشتیم.

رز

الان چند تا دارین؟

آقای کید

حُب! اگه بخوام حقیقت رو بگم. تا حالا نشمردم.

رز

اوه!

آقای کید

نه، نه تا الان.

رز

باید کارتون یه کم سنگین باشه.

آقای کید

اوه! یه زمانی عادت داشتم اون‌ها رو بشمرم. هیچ‌وقت

از این کار خسته نمی‌شدم. حواسم به همه‌چیز توی

این خونه بود. اون موقع، خیلی چیزها بود که باید

بهشون توجه می‌کردم. اون وقت‌ها توانش رو داشتم.

اون مال وقتی بود که خواهرم هنوز زنده بود اما الان

یه کم از پا در اومدم. بعد از اینکه او مرد، الان چند

وقته که مرده، خواهرم رو می‌گم. اون موقع خونه‌ی

خوبی بود. زن توانایی بود. بله، خوش ترکیب هم بود.

فکر نمی‌کنم شبیه مامانم هم بود. آره، ازش چیزهایی یادم می‌آد. می‌تونم بگم که شبیه مامانِ پیرم هم بود. می‌تونم بگم که شبیه مامانِ پیرم هم بود. فکر کنم مامانم یه یهودی بوده، آره، اگه یه روز بفهمم یهودی بوده تعجب نمی‌کنم. خیلی هم بچه نداشت.

در مورد خواهرتون چی، آقای کید؟

چی در مورد خواهرم؟

بچه نداشت؟

آره، خیلی شبیه مامانِ پیرم بود. فکر کنم، البته، کمی قدبلندتر.

خواهرتون کی مُرد؟

آره، راست می‌گین، بعد از مرگ خواهرم بود که من شمردن رو متوقف کردم. خیلی خوب همه‌چیز رو مرتب نگه می‌داشت. منم کمک‌دستش بودم. او تا آخرین لحظه از همه‌چیز سپاسگذار بود. عادت داشت بهم بگه چقدر به خاطر تمام چیزهای کوچکی که براش انجام می‌دادم، تحسینم می‌کنه. بعدش توی هچل افتاد. من ازش بزرگ‌تر بودم. آره، من ازش بزرگ‌تر بودم. یه اتاق خواب دوست‌داشتنی داشت. یه اتاق خواب دوست‌داشتنی.

از چی مُرد؟

کی؟

خواهرتون.

مکث

می‌تونم تا آخر ماه خودم را برسونم.

مکث

رز

آقای کید

رز

آقای کید

رز

آقای کید

رز

آقای کید

رز

آقای کید

الان سرتون شلوغه آقای کید؟  
کارهام رو کردم.

رز  
آقای کید

حدس می‌زنم، همه‌ی کارها رو؟  
آره، من می‌تونم سروته همه‌چی رو هم بیارم.  
ما هم همین‌طور، مگر نه برت؟

رز  
آقای کید  
رز

مکت

من؟ من می‌تونم توصیه کنم [بلند می‌شود] آقای هادا!  
شما خیلی زود دارین می‌رین بیرون؟ مواظب  
خودتون باشین. اون جاده‌ها با کسی شوخی ندارن.  
هنوز هم بلدین چه جوری وانتتون رو کنترل کنین،  
نه؟ کجا دارین می‌رین؟ دور؟ طول می‌کشه؟  
خیلی هم طول نمی‌کشه.

آقای کید

نه، البته که نه، نباید هم وقت زیادی رو ازشون بگیره.  
نه.

رز  
آقای کید

خب همین، منم زحمت رو کم می‌کنم. رانندگی  
خوبی داشته باشین آقای هادا. مواظب ماشین  
روندنتون هم باشین. خیلی زود همه‌جا تاریک می‌شه.  
البته وقت کافی دارین. خدا نگهدار.

رز  
آقای کید

خارج می‌شود.

هیچ‌وقت باور نمی‌کنم که خواهری داشته.  
بلند می‌شود.

رز

خیلی خوب، یه دقیقه صبر کن. پلیورت کجا است؟  
پلیور را از روی تخت می‌آورد.

رز

اینم از این. کتت رو در آر. این رو بیوش.

رز

به برت کمک می کند پلیور را بپوشد.

خوبه. شال گردنت کجا است؟

رز

شال گردن را از روی تخت می آورد.

اینم از این. خوب محکمش کن. اینه، برت! خیلی تند نرون، خب؟ برای وقتی که برگردی کاکائو آماده می کنم، خیلی که طول نمی دی، یه دقیقه صبر کن. پالتوت کجا است؟ بهتره که پالتوت رو هم بپوشی.

رز

برت شال گردن را می بندد، به سمت در می رود و خارج می شود. رز ایستاده است، در را نگاه می کند. بعد به آرامی به سمت میز بر می گردد، مجله را بر می دارد و آن را جای دیگری می گذارد. می ایستد و گوش می کند، به سمت بخاری می رود، خم می شود و بخاری را روشن می کند و دست هایش را گرم می کند، می ایستد و اتاق را برانداز می کند. به پنجره نگاه می کند و گوش می کند. به سرعت به سوی پنجره می رود، می ایستد و پرده ها را مرتب می کند. به مرکز اتاق بر می گردد و به در نگاه می کند. به سمت تخت می رود، شالش را سرش می کند، به سمت سینک ظرف شویی می رود، ظرفی از داخل سینک بر می دارد، به سمت در می دود و آن را باز می کند.

اوه!

رز

آقا و خانم سندز در پاگرد پله ها آشکار می شوند.

خیلی می بخشید، نمی خواستیم این جوری اینجا وایسیم، قصد ترسوندن شما رو هم نداشتیم. فقط داشتیم از پله ها بالا می آمدیم. مشکلی نیست.

رز

خانم سندز رز  
ایشون آقای سندز هستند و من هم همسرشون.  
حال شما چطوره؟

خانم سندز زیرلیبی به معرفی ادامه می‌دهد.

خانم سندز آقای سندز  
همین الان داشتیم از پله‌ها بالا می‌اومدیم اما از تو  
این راه‌پله، نمی‌شه هیچی رو دید. می‌شه تدی؟  
هیچ چیزی رو.

رز  
دنبال چیزی می‌گشتید؟

خانم سندز آقای سندز  
مردی که این جا رو می‌گردونه. صاب‌خونه. داشتیم  
سعی می‌کردیم صاب‌خونه رو پیدا کنیم. تدی!  
اسمش چی بود؟

رز  
آقای کید.

خانم سندز آقای سندز  
کید. تدی! اسمش همین بود؟

رز  
کید؟ نه، این نبود.

رز  
آقای کید. اسمش همینه.

خانم سندز آقای سندز  
خُب! این اون آپارتمانی که دنبالش می‌گشتیم نیست.  
درسته، مثل این که دنبال کسه دیگه‌ای می‌گردین.

مکث

خانم سندز آقای سندز  
فکر می‌کنم همین‌طور باشه.

رز  
به نظر سردتون شده.

خانم سندز آقای سندز  
بیرون سرما آدم رو می‌کشه. شما بیرون بودین؟

رز  
نه.

خانم سندز آقای سندز  
خیلی وقت نیست که اومدیم تو.

رز  
خُب! اگه دوست دارین بیاین داخل و یه کم خودتون  
رو گرم کنین.

آن‌ها تا وسط اتاق می‌آیند. رز از پشت میز، صندلی کنار بخاری می‌آورد.

اینجا بشینید. اینجا می‌تونید خودتون رو گرم کنین.  
ممنون.

می‌نشیند

آقای سندز! بیاید کنار بخاری.  
نه، راحتم، می‌خوام به تکونی به پاهام بدم.  
چرا؟ تو که نشسته بودی.

منظورت چیه؟  
خُب! برای چی نمی‌شینن؟  
برای چی باید بشینم؟

باید سردت باشه.  
نه، سردم نیست.

باید باشه، یه صندلی بیار اینجا و بشین.  
ممنون، همین‌جوری ایستاده راحتم.  
اصلاً به نظر نمی‌آد بخوای وایستی.

کلاریسا، من راحتم.  
کلاریسا؟ چه اسم قشنگی.

بله، اسم قشنگیه، این‌طور نیست؟ مامان بابام این اسم رو برام انتخاب کردن. [مکث] می‌دونین، این اتاقیه که می‌شه توی اون بشینی و احساس راحتی داشته باشی.

[به اتاق نگاه می‌کند] خوبه، جادار هم هست.  
برای چی نمی‌شینن، خانوم...؟

هاد، نه، ممنون.

چی گفتین؟

رز  
خانم سندز

رز  
آقای سندز

خانم سندز

آقای سندز

خانم سندز

آقای سندز

خانم سندز

آقای سندز

خانم سندز

آقای سندز

خانم سندز

آقای سندز

رز

خانم سندز

آقای سندز

خانم سندز

رز

خانم سندز

رز خانم سندز کی؟  
 گفتید اسمتون چیه؟  
 هاد.  
 رز آقای سندز  
 همینه، شما همسر اون یارو هستین که گفتید.  
 نه، نیست. اسم او کید بود.  
 واقعاً؟ فکر کردم اسمش هاده.  
 آقای سندز  
 نه، اسمش کید بود. این طور نیست خانم هاد؟  
 خانم سندز  
 درسته، صاب‌خونه.  
 رز  
 نه، صاب‌خونه نه، اون مرد دیگه.  
 خانم سندز  
 خُب! اسمش همینه، صاب‌خونه هم هست.  
 رز  
 خانم سندز کی؟  
 آقای کید.  
 رز

مکث

آقای سندز واقعاً؟ خودشه؟  
 خانم سندز شاید دو تا صاب‌خونه هست.

مکث

آقای سندز اینم از امروزمون.  
 خانم سندز چی گفتی؟  
 آقای سندز گفتم اینم از امروزمون.

مکث

رز بیرون چه جوریه؟  
 خانم سندز بیرون خیلی تاریکه.  
 آقای سندز تاریک تر هم می‌شه.  
 خانم سندز درست همون تو بود.



آقای سندز

اون جا تاریک تر از بیرون بود. شرط می بندم.  
اینجا هم خیلی روشن نیست، نه خانم هاد؟ باورتون  
می شه این اولین نوریه که از لحظه ی ورودمون به  
ساختمون دیدیم؟

آقای سندز

اولین روزنه.  
من هیچ وقت شبها بیرون نمی رم. ما همیشه توی  
خونه می مونیم.

رز

حالا که فکرش رو می کنم، یه ستاره هم دیدم.

خانم سندز

چی دیدی؟

آقای سندز

خُب! فکر کنم دیدیم.

خانم سندز

فکر می کنی چی دیدی؟

آقای سندز

یه ستاره.

خانم سندز

کجا؟

آقای سندز

توی آسمون.

خانم سندز

کی؟

آقای سندز

همون موقع که اومدیم تو.

خانم سندز

مسخره بازی در نیار.

آقای سندز

منظورت چیه؟

خانم سندز

تو یه ستاره ندیدی.

آقای سندز

چرا که نه؟

خانم سندز

برای اینکه من دارم بهت می گم. من بهت می گم که  
یه ستاره ندیدی.

آقای سندز

مکث

امیدوارم بیرون خیلی هم تاریک نباشه. امیدوارم  
خیلی هم یخ بندون نباشه. شوهرم سوار وانتش شده.

رز

آروم هم رانندگی نمی‌کنه. هیچ‌وقت آروم رانندگی نمی‌کنه.

آقای سندز  
رز  
[فقهه‌زنان] خُب! امشب باید خیلی خوش‌شانس باشه. چی؟

آقای سندز  
رز  
نه، منظورم اینه که برای رانندگی توی امشب، باید یه کم ریسک‌پذیر باشی. راننده‌ی خوبیه.

مکث

آقای سندز  
خانم سندز  
آقای سندز  
چند وقته اینجا هستید؟  
نمی‌دونم. تدی! چند وقته این جا اومدیم؟  
حدود نیم ساعت.

خانم سندز  
رز  
بیشتر از اینه. خیلی بیشتر از اینه. حدود ۳۵ دقیقه‌ای می‌شه.

رز  
خُب! فکر می‌کنم آقای کید رو بتونید همین دوروبرها پیدا کنین. خیلی وقت نیست که رفته چاییش رو بخوره.

آقای سندز  
رز  
آقای سندز  
اینجا زندگی می‌کنه، این طور نیست؟  
البته که همین جا زندگی می‌کنه.  
و شما گفتین که او صاب‌خونه است، این طور نیست؟  
البته که همین طوره.

آقای سندز  
رز  
خُب! من می‌خوام ایشون رو ببینم. کجا می‌شه ایشون رو پیدا کرد؟  
خُب...! مطمئن نیستم.

آقای سندز  
رز  
آقای سندز  
اینجا زندگی می‌کنه، این طور نیست؟  
بله اما من نمی‌دونم...  
شما دقیقاً نمی‌دونین که پاتوقش کجاست؟

رخانم سندز      نه، دقیق نمی‌دونم.  
اما همینجا زندگی می‌کنه، مگر نه؟

مکث

رخانم سندز      تدی! این خونه‌ی خیلی بزرگیه.  
آقای سندز      آره، می‌دونم اما به نظر می‌رسه که خانم هاد  
خیلی خوب آقای کید رو بشناسه.

رخانم سندز      نه، من چنین چیزی رو نمی‌گم. در واقع، اصلاً  
نمی‌شناسمش. ما اینجا به کسی کاری نداریم. ما  
زندگی مون برای خودمونه. من تو کار کسی دخالت  
نمی‌کنم. منظورم اینه که چرا باید این کار رو بکنیم؟  
ما اتاق خودمون رو داریم. مزاحم هیچ کس دیگه‌ای  
هم نمی‌شیم. این جووری زندگی می‌کنیم.

رخانم سندز      خونه‌ی نازیه. این طور نیست؟  
رخانم سندز      من در مورد خونه نمی‌دونم. ما راحتیم اما بدم  
نمی‌یاد بگم این خونه یه مشکلی داره. [آروی صدلی  
پدر بزرگ می‌نشیند] فکر کنم خیلی نموره.

رخانم سندز      آره، منم همین الان که توی زیرزمین بودیم، یه مقدار  
نم رو حس کردم.

رخانم سندز      شما توی زیرزمین بودین؟  
آره، وقتی اومدیم رفتیم پایین.  
چرا؟

رخانم سندز      دنبال صاب‌خونه می‌گشتیم.

رخانم سندز      اون پایین چه جور جاییه؟

آقای سندز      نتونستیم هیچی رو ببینیم.

رخانم سندز      برای چی؟

آقای سندز      اونجا هیچ لامپی نبود.

اما... نگفتین یه مقدار نموره؟  
 من که این جورى حس کردم. تو حس نکردى تد؟  
 چرا؟ خانم هاد شما هیچ وقت اون پایین نبودین؟  
 اوه بله، یه بار. خیلی وقت پیش.  
 خُب! شما می دونین اونجا چه جوریه، این طور نیست؟  
 خیلی وقت پیش بود.  
 شما که این همه مدت اینجا نبودین، بودین؟  
 الان داشتم فکر می کردم که کی می تونه اون پایین  
 زندگى کنه؟  
 آره، یه مرد بود.  
 یه مرد؟  
 آره.  
 یه مرد؟  
 آره، البته، یه یاروبى اون پایین بود.  
 آقای سندز به میز تکیه می دهد.  
 خانم سندز تو که نشستی.  
 آقای سندز [سریع بلند می شود] کی؟  
 خانم سندز خودت.  
 آقای سندز خنگ نشو، من فقط تکیه داده بودم.  
 خانم سندز من که دیدم تو نشستی.  
 آقای سندز تو ندیدی که من بشینم، برای اینکه من کوفتی اصلاً  
 ننشستم. من تکیه دادم.  
 خانم سندز فکر می کنی من نمی تونم بفهمم نشستن یعنی چی؟  
 آقای سندز بفهمی؟ این تمام کاریه که می تونی بکنی، فهمیدن.  
 خانم سندز تو هم می تونی سعی کنی یه کم بیشتر بفهمی، به  
 جای اینکه همه ش چرت و پرت بگی.

آقای سندز  
خانم سندز  
آقای سندز  
خانم سندز  
آقای سندز  
خانم سندز  
آقای سندز

تو که به اون چرت و پرت‌ها اصلاً اهمیت هم نمی‌دی.  
تو مواظب عموت باش، این تمام چیزیه که می‌خوای.  
و تو مواظب کی هستی؟  
[بلند می‌شود] من که تو رو به این دنیا نیاوردم.  
تو چی کار نکردی؟  
گفتم من که تو رو به این دنیا نیاوردم.  
حُب! پس کی این کارو کرده؟ این چیزیه که می‌خوام  
بدونم، کی این کارو کرده؟ کی من رو به دنیا آورده؟  
خانم سندز، غرولندکنان می‌نشینند. آقای سندز نیز  
غرولندکنان ایستاده است.

رز  
خانم سندز

گفتین که توی زیرزمین یه مرد رو دیدین؟  
آره خانم هاد. می‌دونی، مسأله اینکه که ما شنیدیم که  
اینجا یه اتاق برای اجاره هست، ما هم فکر کردیم که  
یه سر بیایم اینجا و یه نگاهی باندازیم. برای اینکه ما  
دنبال یه اتاق می‌گردیم، می‌دونین، یه جای آروم و ما  
می‌دونیم که اینجا یه محله‌ی آرومه، چند ماه قبل  
هم از جلوی این خونه رد شده بودیم و فکر کردیم  
که چه جای دوست‌داشتنیه، ما هم فکر کردیم که یه  
روز عصر، یه سر بیایم که بشه با صاب‌خونه هم  
صحبت کرد، برای همین هم امروز عصر اومدیم. حُب!  
وقتی به اینجا رسیدیم، از در اصلی اومدیم تو و توی  
سرسرا خیلی تاریک بود و هیچ‌کسی هم اون اطراف  
نبود. برای همین هم ما رفتیم توی زیرزمین، اونجا  
هم که رسیدیم، برای این بود که تدی قدرت بینایی  
خیلی خوبی داره، بین خودمون بمونه، این مسأله رو  
خیلی هم دوست ندارم، منظورم احساسشه، خیلی  
نگشتیم، به نظرم بوی نم میومد. به هر حال، ما از

یه جور پارتیشن رد شدیم، بعد یه پارتیشن دیگه هم بود و ما نمی‌دیدیم که کجا داریم می‌رییم، به نظر میومد که همین جور که داریم جلوتر می‌رییم، هی داره تاریک‌تر می‌شه. فکر کردیم که اشتباهی وارد یه خونه‌ی دیگه شدیم. برای همین هم ایستادم و تدی هم ایستاد و بعد شنیدیم که صدایی گفت، صدایی که از یه جایی میومد گفت... خُب! من رو یه ذره ترسوند، تد رو نمی‌دونم اما یکی پرسید که می‌تونه کمکی بهمون بکنه؟ تد هم گفت که ما دنبال صاب‌خونه می‌گردیم و اون مرد گفت که صاب‌خونه طبقه‌ی بالاست، بعد تد پرسید که اینجا اتاق خالی هم دارن؟ و اون مرد، درواقع اون صدا که فکر می‌کنم پشت یه دیوار دیگه بود، گفت که آره، یه اتاق خالی هست. او خیلی مؤدب بود. من این جور ی فکر می‌کنم اما ما نتوانستیم ببینمش، نمی‌دونم چرا اون پایین چراغی رو روشن نمی‌ذارن، به‌هرحال، ما از اونجا بیرون اومدیم و بالا رفتیم و به طبقه‌ی بالای خانه رسیدیم و درست مطمئن نیستم که بالای خانه بود یا نه، اونجا یه دری بود که بالای پله‌ها قفل شده بود، شاید طبقه‌ی دیگه‌ای هم باشه اما ما کسی رو ندیدیم و تاریک هم بود و ما تازه از پله‌ها پایین اومده بودیم که شما در رو باز کردین.

شما گفتین که داشتن بالا می‌رفتین.

چی؟

دفعه‌ی قبل گفتین که داشتن بالا می‌رفتین.

نه، ما داشتیم پایین میومدیم.

دفعه‌ی اول این رو نگفتین.

رز

خانم سندز

رز

خانم سندز

رز

خانم سندز

ما بالا بودیم.

آقای سندز

ما بالا بودیم. داشتیم پایین میومدیم.

مکث

رز

این مرد، چه شکلی بود، چند سالش بود؟

خانم سندز

ما نتونستیم او رو ببینیم.

آقای سندز

پیر نبود؟

مکث

خانم سندز

خُب! ما بهتره بریم سراغ این صاب‌خونه، اگه همین اطراف باشه البته.

رز

شما نمی‌تونین توی این خونه اتاق خالی پیدا کنین.

آقای سندز

برای چی؟

خانم سندز

آقای کید به من گفت. خودش گفت.

آقای سندز

آقای کید.

رز

خودش گفت که تمام اینجا پره.

آقای سندز

مرد توی زیرزمین گفت که اینجا یه جا هست، یه

اتاق. گفت اتاق شماره‌ی هفت.

مکث

رز

اون شماره‌ی همین اتاقه.

آقای سندز

ما بهتره بریم و دنبال صاب‌خونه بگردیم.

رز

این اتاق مسکونیه.

آقای سندز

بیا بریم.

خانم سندز

شب‌بخیر خانم هاد. امیدوارم همسرتون زودتر

برگردن. فکر کنم با تنها موندن اینجا، تنهایی رو

احساس می‌کنید؟

آقای سندز

بیا بریم.

آن‌ها خارج شدند، رز بسته شدن در را نگاه کرد، به سمت در رفت و متوقف شد. صندلی را پشت میز برگرداند، مجله را برداشت، به آن نگاه کرد و آن را دوباره پایین گذاشت. به سمت صندلی پدر بزرگ رفت، روی آن نشست، تکانش داد و بی حرکت نشست. ضربه‌ی تندی به در خورد و در باز شد. آقای کید وارد شد.

آقای کید

من مستقیم آمدم تو.

رز

[بلند می‌شود] آقای کید! همین الان می‌خواستم پیام پیداتون کنم. باید باهاتون حرف بزنم.

آقای کید

خانم‌ها! لطفاً توجه کنید، من باید باهاتون حرف بزنم، من دقیقاً واسه‌ی همین اومدم این‌جا.

رز

دو نفر الان اینجا بودن. اون‌ها گفتن که این اتفاق قراره خالی بشه. در مورد چی داشتن حرف می‌زدن؟

آقای کید

از همون موقع که صدای رفتن وانت رو شنیدم، آماده شدم که پیام و شما رو ببینم، من دیگه از پا در اومدم.

رز

در مورد چی دارین حرف می‌زنین؟ شما اون دو تا رو دیدین؟ یعنی چی که این اتفاق رو می‌خواین بهشون بدین؟ ما داریم توی این اتفاق زندگی می‌کنیم. آقای کید! اون‌ها با شما صحبت کردن؟

آقای کید

با من صحبت کردن؟ کی؟

رز

الان که بهتون گفتم که، دو نفر. اون‌ها دنبالشون صاب‌خونه می‌گشتن.

آقای کید

همین الان بهتون گفتم از همون موقع که صدای رفتن وانت رو شنیدم داشتم آماده می‌شدم که به دیدنتون پیام.



خب پس، اونا الان کجان؟  
دفعه‌ی قبل هم برای همین اومده بودم اما هنوز  
نرفته بود. تمام آخر هفته منتظر بودم که بره بیرون.

آقای کید! منظور اونا در مورد این اتاق چی بود؟  
آقای کید  
کدوم اتاق؟

آیا این اتاق خالیه؟  
آقای کید  
خالی؟

اون‌ها دنبال صاب‌خونه می‌گشتن.  
آقای کید  
کیا؟

گوش کنید آقای کید، شما صاب‌خونه هستید، نه؟  
آقای کید  
اینجا صاب‌خونه‌ی دیگه‌ای هم داره؟

چی؟ منظورتون از این حرف چیه؟ نمی‌دونم دارین  
در مورد چی صحبت می‌کنین. من باید بهتون بگم،  
همه‌اش همین‌ه، باید بهتون بگم، آخر هفته‌ی  
مزخرفی داشتم. باید او رو ببینید. من دیگه نمی‌تونم  
تحمل کنم. باید ببینیدش.

مکث

کی رو؟  
آقای کید  
اون مرد رو. منتظره که شما رو ببینه. می‌خواد که  
شما رو ببینه. نمی‌تونم از دستش خلاص شم. من  
مرد جوونی نیستم، خانم هادا! این موضوع واضحه،  
این موضوع واضحه، باید ببینیدش.

کی رو ببینم؟  
آقای کید  
اون مرد رو. الان توی زیرزمینه. تمام آخر هفته رو  
اونجا مونده. بهم گفته هر وقت آقای هاد بیرون رفت  
باید بهش بگم. دفعه‌ی قبل هم برای همین اومدم اما

او هنوز نرفته بود. همین رو بهش گفتم. گفتم که هنوز نرفته. گفتم که هر وقت بیرون رفت تو می‌تونی بری بالا، بری بالا کارت رو انجام بدی. نه، گفتمش، گفت باید بری ازش بپرسی که می‌خواد من رو ببینه یا نه، برای همین هم دوباره اومدم بالا که بپرسم می‌شه ببینیدش؟

کی هست؟

از کجا بدونم که کیه؟ تنها چیزی که می‌دونم اینه که اصلاً یک کلمه هم حرف نمی‌زنه، توی هیچ گفتگویی هم روده‌درازی نمی‌کنه، فقط... بیرون نرفته؟ همین و نه هیچ چیز دیگه‌ای. حتی شطرنج هم بازی نمی‌کنه. بهش گفتم خیلی خُب، یه شبی بود، که گفتم بیا تا وقتی منتظریم یه دست شطرنج بزنینم، گفتم شطرنج بازی می‌کنی؟ نه؟ خانم هادا! بهتون می‌گم، درست نمی‌دونم شنید من چی گفتم یا نه؟ فقط همون جا دراز کشید. اصلاً برای من خوب نیست. فقط دراز کشیده، همین، منتظره.

توی زیرزمین دراز کشیده؟

خانم هادا! می‌شه بهش بگم همه چیز مرتبه؟

اما اونجا که نموره.

خانم هادا! می‌شه بهش بگم همه چیز مرتبه؟

همه چیز مرتبه؟

که شما او رو می‌بینید.

او رو ببینم؟ ببخشید، آقای کید. من که او رو

نمی‌شناسم. برای چی باید ببینمش؟

یعنی شما نمی‌بینیدش؟

رز  
آقای کید

رز  
آقای کید

رز  
آقای کید

رز  
آقای کید

رز  
آقای کید

آقای کید

رز شما انتظار دارین کسی رو که نمی‌شناسم ببینم؟ اون هم وقتی که شوهرم اینجا نیست؟  
 آقای کید اما شما رو می‌شناسه، خانم هادا! شما رو می‌شناسه.  
 رز آقای کید! چه جووری می‌شه بشناسه وقتی که من نمی‌شناسمش؟  
 آقای کید شما باید بشناسیدش.  
 رز اما من کسی رو نمی‌شناسم. ما اینجا زندگی آرومی داریم. ما همین تازگی‌ها به این محله اومدیم.  
 آقای کید اما او که از این محله نیومده. شاید شما او رو از محله‌ی دیگه‌ای به یاد بیارین.  
 رز آقای کید! شما فکر می‌کنید که من وقتی از این محله به اون محله می‌رم، مردها رو می‌شناسم؟ مگه در مورد من چی فکر می‌کنید؟  
 آقای کید من نمی‌دونم که چی فکر می‌کنم.  
 می‌نشیند.  
 آقای کید فکر می‌کنم ذوارم داره در می‌ره.  
 رز شما به استراحت نیاز دارین. مرد پیری مثل شما. چیزی که شما احتیاج دارین استراحته.  
 آقای کید بهم اجازه‌ی هیچ استراحتی رو نمی‌ده. فقط همونجا دراز کشیده. توی تاریکی محض. ساعت‌ها و ساعت‌ها دراز می‌کشد. چرا من رو راحت نمی‌ذارین، هر دوتاتون؟ خانم هادا! یه کم رحم داشته باشین. خواهش می‌کنم او رو ببینید. برای چی نمی‌بیندش؟  
 رز من که او رو نمی‌شناسم.  
 آقای کید نمی‌تونین این حرف رو بزنین. شاید بشناسیدش.  
 رز من او رو نمی‌شناسم.

آقای کید

آبلند می‌شود] نمی‌دونم اگه نبیندش چه اتفاقی ممکنه بیفته.

رز

آقای کید

من که به شما گفتم. این مرد رو نمی‌شناسم. می‌دونم چی کار می‌کنه، اگه همین الان نبیندش، می‌دونم که چی کار می‌کنه، دیگه هیچی نمی‌تونه براش مهم باشه، با اون چشای عین خفاشش می‌آد بالا، وقتی که همسر شما اینجا باشه، این کاریه که می‌کنه، وقتی می‌آد بالا که آقای هاد اینجا باشه، وقتی شوهرتون اینجا باشه.

رز

آقای کید

هیچ وقت این کار رو نمی‌کنه. این کار رو می‌کنه. این دقیقاً همون کاریه که می‌کنه، فکر نکم بدون دیدن شما از اینجا بره، نه بعد از اینکه این همه راه رو اومده، نه؟ شما که این فکر رو نمی‌کنید، نه؟

رز

آقای کید

تمام این راه رو؟  
فکر نمی‌کنین که این کار رو بکنه، نه؟

مکث

رز

آقای کید

این کار رو نمی‌کنه.  
اوه! البته که این کار رو می‌کنه، من می‌دونم.

مکث

رز

آقای کید

ساعت چنده؟  
نمی‌دونم.

مکث

رز

برو بیارش. زود باش، زود باش!

آقای کید بیرون می‌رود. رز روی صندلی پدر بزرگ می‌نشیند. بعد از چند لحظه در باز می‌شود. یک سیاه‌پوستِ نابینا وارد می‌شود. در را پشت سرش می‌بندد، تا وقتی که به صندلی راحتی برسد، جلوتر می‌آید. راهش را با عصا پیدا می‌کند و متوقف می‌شود.

خانم هاد؟

رایلی

یه صندلی نزدیک تونه. برای چی روی آن نمی‌شینید؟

رز

رایلی می‌نشیند.

ممنون.

رایلی

برای چیزی از من تشکر نکنین. من نمی‌خوام که تو این بالا باشی. نمی‌دونم کی هستی و هرچه زودتر هم بری بهتره.

رز

مکث

[بلند می‌شود] خُب! زود باش. هرچی پیش اومده تموم شده. خودت می‌دونی که مرز آزادی‌هات تا کجاست. چی می‌خوای؟ راحت رو به اینجا بازور باز کردی. عصر من رو خراب کردی. اومدی و اینجا هم نشست. چی می‌خوای؟

رز

اتاق را برانداز می‌کند.

به چی نگاه می‌کنی؟ تو کوری، مگر نه؟ پس به چی داری نگاه می‌کنی؟ فکر می‌کنی اینجا چی پیدا می‌کنی، یه دختر کوچولو؟ می‌تونم همین‌جوری باهات رفتار کنم. یه سر و گردن از آدمایی مثل تو بالاتر هستم. بگو چی می‌خوای و برو بیرون.

رز

رایلی

رز

اسم من رایلیه.  
اهمیت نمی‌دم که اسمت چی... چی؟ این اسم تو نیست. این اسم تو نیست. یه زن بالغ تو این اتاقه، می‌شنوی؟ یا اینکه کر هم هستی؟ کر که نیستی، مگر نه؟ تو هم کری یا لال یا کور، شانست همین بوده، یه دسته از معلولیت‌ها.

مکث

رایلی

رز

اتاق بزرگیه.  
اتاق رو ولش کن. در مورد این اتاق مگه چی می‌دونی؟ هیچی در موردش نمی‌دونی و مدت زیادی هم توش نمی‌مونی. از خوش‌شانسی من. من این آدم‌های پست رو راه بدم تو که بیان تو اتاق بو بکشن. چی می‌خوای؟

می‌خواستم تو رو ببینم.

رایلی

رز

خُب! تو که نمی‌تونی ببینی، می‌تونی؟ تو یه مرد کوری. یه مرد کور فقیر، مگر نه؟ تو یه پرنده رو هم نمی‌تونی ببینی.

مکث

رز

گفتن که من تو رو می‌شناسم. از همون اولش بگم، این یه توهینه. حتی یه چیز هم در موردت نمی‌دونم، از نزدیک هم نمی‌شناسمت.

مکث

رز

اوه! این عوام. اون‌ها اینجا می‌یان و اینجا رو به گند می‌کشن. بعد هم یه اظهارنظری می‌کنند. من همه چیز رو در این مورد می‌دونم، از همون جایی که

تو می گی من رو می شناسی، این چه جور آزادی ایه؟  
به صاب خونه ام هم همین رو گفتم. صاب خونه ام رو  
عاصی کردی. فکر می کنی دنبال چی هستی؟ ما  
اینجا جاخوش کردیم، راحتی، ساکته و صاب خونه مون  
هم بهمون می رسه، ما مستأجرهای محبوبش هستیم،  
و تو اینجا می آیی و اون رو عاصی می کنی و اسم من  
رو هم روش می ذاری! منظورت از وارد کردن اسم من  
توی این ماجرا چیه؟ و اسم همسر من؟ از کجا اسم  
ما رو می دونی؟

مکث

تو این آخر هفته، تو پدرش رو درآوردی، این کار رو  
کردی؟ مجبورش کردی ادامه بده، کردی؟ یه پیرمرد  
ضعیف رو، که خونه ی خوش نامی رو اداره می کنه،  
بسه، تموم شد، تو راه خودت رو گرفتی و او رو هم  
دنبال خودت کشوندی و اسم من رو هم روی کارت  
گذاشتی.

مکث

خُب زود باش، تو گفتی می خوام من رو ببینی، خُب!  
من اینجام، یا بگو چی می خوام یا راهت رو بکش  
برو، چی می خوام؟  
یه پیغام برات دارم.

چی برام داری؟ چه جور می شه که تو یه پیغام برام  
داشته باشی؟ آقای رایلی! وقتی که نه من تو رو  
می شناسم و نه کسی می دونه که من اینجام و من  
هم کسی رو این اطراف نمی شناسم، چه جور می شه  
که تو یه پیغام برام داشته باشی؟ تو فکر کردی من

رز

رز

رایلی

رز

یه لقمه‌ی راحت‌ام برات، مگر نه؟ خُب! چرا این رو  
به‌عنوان یه شکست تلقی نمی‌کنی؟ این رو از سرت  
بنداز بیرون، تو یه خل‌وضع کوری و می‌تونی از همون  
راهی که اومدی برگردی.

مکث

چه پیغامی؟ از کی یه پیغام داری؟ کی؟	رز
پدرتون می‌خواد که شما به خونه برگردین.	رایلی
خونه؟	رز
بله.	رایلی
خونه؟ الان برو، زود باش، دیر شده، دیگه دیر شده.	رز
به خونه بیا.	رایلی
بس کن، من نمی‌تونم، چی می‌خوای؟ چی می‌خوای؟	رز
سَل! به خونه برگرد.	رایلی

مکث

من رو چی صدا زدی؟	رز
سَل! به خونه برگرد.	رایلی
من رو به این اسم صدا نزن.	رز
پس الان تو اینجا هستی.	رایلی
سَل نه.	رز
الان می‌تونم لمس‌ات کنم.	رایلی
به من دست نزن.	رز
سَل!	رایلی
من نمی‌تونم.	رز
می‌خوام که به خونه برگردی.	رایلی
نه.	رز



با من.	رایلی
من نمی‌تونم.	رز
منتظر شدم که بتونم ببینمت.	رایلی
آره.	رز
الان می‌تونم ببینمت.	رایلی
آره.	رز
سَل!	رایلی
این یکی نه.	رز
خُب، الان.	رایلی
مکث	
خُب، الان.	رایلی
من اینجا بودم.	رز
آره.	رایلی
خیلی وقته.	رز
آره.	رایلی
روزها دلگیر و خفه‌ان. من هیچ‌وقت بیرون نمی‌رم.	رز
نه.	رایلی
من اینجا بودم.	رز
سَل! الان دیگه به خونه برگرد.	رایلی
رز چشم‌هایش را با دست لمس می‌کند، پشت سر و شقیقه‌هایش را هم لمس می‌کند. برت وارد می‌شود. دم در متوقف می‌شود. بعد به سمت پنجره می‌رود و پرده‌ها را می‌کشد. تاریک می‌شود. به وسط اتاق می‌آید و رز را نگاه می‌کند.	
من سالم برگشتم.	برت

رز  
برت

آه سمت او می‌رود [ آره.  
من سالم برگشتم.

مکث

رز  
برت

دیر وقته؟  
یه بازی بولینگ خوب اونجا داشتیم.

مکث

برت

بدجوری شکستش دادم. وقتی اونجا رو ترک کردیم  
تاریک شده بود.

آره.

رز  
برت

بعدش من زود برگشتم. بیرون خیلی یخ‌بندون شده.

آره.

رز  
برت

اما من از پس رانندگی بر اومدم.

مکث

برت

من تونستم تند بروم.

مکث

برت

از گوشه‌ی خیابون می‌روندیم. ماشین خوبیه، بعدش  
من برگشتم، می‌تونستم جاده رو درست ببینم. هیچ  
ماشینی اون جا نبود. یکی اونجا بود. حرکت نمی‌کرد.  
باهاش تصادف کردم. من راهم رو پیدا کردم. می‌زدم  
بهش و بر می‌گشتم. اون‌ها ازش بیرون اومدن. من  
راهم رو گرفتم. همه چیز با هم می‌خوند. ماشین  
مشکلی نداشت، خوب بود، با من می‌ساخت، با من لج  
نمی‌کرد. از دست‌هام استفاده کردم. این‌طوری،  
محکم گرفته بودمش، رفتم اون جایی که باید

می‌رفتم. من رو به اونجا رسوند. من رو برگردوند. من سالم برگشتم.

برت یک صندلی از پشت میز بر می‌دارد و سمت چپِ مرد سیاه‌پوست می‌نشیند. نزدیک به او، بعد از چند لحظه متوجه سیاه‌پوست می‌شود. بعد با پایش به پایه‌ی صندلی او می‌زند، سیاه‌پوست روی زمین ولو می‌شود. برت به آرامی بلند می‌شود.

آقای هادا! همسرتون...

هیس!

رایلی  
برت

برت، مرد سیاه‌پوست را محکم می‌زند و او را از پا در می‌آورد. بعد چندین مرتبه سرش را به اجاق‌گاز می‌کوبد. سیاه‌پوست بی‌حرکت، دراز می‌افتد. برت به آرامی دور می‌شود. رز چشم‌هایش را با دست گرفته است.

نمی‌تونم ببینم، من نمی‌تونم ببینم، من نمی‌تونم ببینم.

صحنه تاریک می‌شود.

رز

پرده

